

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

راهبران طریق، اولیای الهی (۲۵۲ ف ۱ - ۲۵۲ ف ۵)

🌸 توجه به دنیا و کثرات و طبیعت، غم و غصّه می‌آورد. کثرات، حزن آور است؛ اما آحاد و افراد الهی برطرف کننده‌ی غم و غصّه هستند. مردان الهی و آحاد، افراد کمی هستند که اگر به آنها برخورد نماییم، ملاقات آنها برای ما بسیار سرنوشت‌ساز است و باید قدر آن را بدانیم؛ آنها نشانه‌های راه‌خدا هستند.

اینکه توجه به دنیا، عالم طبیعت و کثرت، غم و غصّه می‌آورد که روشن است. وقتی دل و توجه فرد سراغ مال و مقام دنیا، سراغ برخورداری‌های دنیوی رفت، بالأخره غصّه‌دار می‌شود. چیزهایی هست که او ندارد و دیگران دارند و حسرت و غصّه می‌خورد، چیزهایی هست که قبلاً داشت حالا از دستش رفته، نشسته و زانوی غم گرفته و غصّه می‌خورد که چرا از دستم رفت. یا دنیا را نداری که حسرتش را می‌خوری، یا داری و نگرانی که از دستش بدهی و یا از دستت رفته است و غصّه‌ی از دست رفتنش را می‌خوری. توجه به دنیا این‌طوری است و دل خوش و آرامش برای فرد نمی‌گذارد؛ لذا همین که حواس فرد به جنبه‌های ظاهری و طبیعی رفت، غم و غصّه می‌آید. کثرات حزن آور است. به تعبیر دیگر وقتی انسان در عالم کثرت پایین آمد، از جایگاه اصلی خود دور شد و غصّه و غم فراق برایش آمد، شاید خودش هم نمی‌فهمد چرا؟ ولی احساس می‌کند دلش شاد نیست، به همه‌ی ثروت‌هایی که آرزو داشت، رسید؛ اما احساس می‌کند غصّه‌ای دارد. انسان بزرگ اهل معنایی می‌گفت: رفقا منزل ما می‌آمدند، بچه‌ی کوچکی داشتیم که دائم نق می‌زد و اذیت می‌کرد و نمی‌گذاشت ما با رفقایمان بنشینیم. دائم می‌گفت فلان اسباب‌بازی را می‌خواهم و بهانه می‌گرفت. یک‌بار برای اینکه من خودم را

از مزاحمت این بچه خلاص کنم، رفتم هر چه اسباب بازی که او گفته بود خریدم و ریختم جلویش. خیالم راحت شد و گفتم دیگر مزاحم من نمی‌شود، اگر رفیق اهل معنایی آمد سرش به بازی و اسباب‌بازی‌ها گرم است و من هم از نشستن کنار رفیقم لذت می‌برم. می‌گویند رفیق ما آمد ما چند دقیقه‌ای کنار او نشستیم، خیالمان راحت بود که دیگر بچه مزاحم ما نمی‌شود. یک‌دفعه دیدیم صدای گریه‌ی بچه بلند شد. سراغ بچه رفتم و گفتم بچه جان هر چه گفته بودی برایت خریدم، دیگر گریهات برای چیست؟ گفت تو چه کار داری، دلم می‌خواهد گریه کنم؛ چون گاهی اوقات فرد نمی‌فهمد که چرا دلش گرفته است؟ غروب‌های جمعه دیده‌اید دل انسان می‌گیرد، حالا به او بگویید مریض هستی؟ بدهی داری؟ مشکلی داری؟ می‌گویند نه هیچی نیست؛ ولی دلم گرفته است. در خودآگاهش نمی‌داند چرا؟ غم هجران و دوری است؛ لذا وقتی به کثرت می‌آیی، غم هجران سراغت می‌آید. کثرت، غم‌آور است به هر لحاظ نگاه کنی، غم‌آور است؛ اما آحاد و افراد الهی، برطرف‌کننده‌ی غم و غصه‌اند. در اوج غم و غصه هستی، افرادی هستند که به حقیقت توحید راه پیدا کرده‌اند، از صراط ولایت، سر از شهر توحید درآورده‌اند و به مقام یقین رسیده‌اند، وجود اینها اصلاً غم و غصه را می‌برد؛ مثل چراغی که وقتی وارد اتاق می‌شود، تاریکی فرار می‌کند و تاب ایستادگی ندارد. غم و غصه تاریکی است، حقیقت شب وقتی است که غم و غصه می‌آید. این بحث‌ها را در مبحث ابتلائات کتاب مصباح برایتان توضیح داده‌ام. موقعی که غم و غصه می‌آید، شب حقیقی است. در این شب، در این گرفتگی و تاریکی روح و دل، اگر خدا نصیب انسان کند که کنار اهل یقین بنشیند، اصلاً غم و غصه‌ها می‌رود و فراموش می‌شود. خدا می‌داند چقدر گرفتاری و غم و غصه داشت، چقدر دعوا و درگیری داشت، اصلاً یک سانتی متر فضای خالی در ذهن و روح او باقی نگذاشته بود؛ اما وقتی وضو گرفت و پایش را در مجلس اهل بیت علیهم‌السلام گذاشت و نشست مثل اینکه این فرد سر سوزنی مشکل در زندگی نداشت؛ همه فراموشش شد. روایتش را در کتاب شراب‌طهور نقل کرده‌ام که وقتی مؤمن فردای قیامت از جهنم عبور می‌کند، فریاد جهنم بلند می‌شود که ای مؤمن زودتر عبور کن که نور تو نار و آتش مرا خاموش کرد. نور مؤمن، آتش جهنم را خاموش می‌کند. نور مؤمن و انسان اهل یقین، جهنم غصه‌ها و غم‌هایی

که در وجود انسان برپا شده است را خاموش می‌کند. روایت داریم روز قیامت عده‌ای از مؤمنین وارد بهشت می‌شوند و از رفقایشان سؤال می‌کنند که مگر خدا نفرموده بود که «**إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا**»^۱ هیچ‌یک از شما انسان‌ها نیست، مگر اینکه وارد جهنم خواهید شد و این برای شماها از جانب خداوند حتم و قطعی است، وعده‌ای که خدا داده بود که ما از جهنم رد شویم، چه شد؟ ما که یک‌دفعه سر از بهشت درآوردیم. رفیقش به او می‌گوید، یا ندایی می‌آید که از جهنم رد شدید؛ منتهی وقتی از جهنم رد شدید، جهنم را خنک کردید، این است که داغی جهنم را احساس نکردید. اهل یقین این‌طوری هستند و گفتیم باطن دنیا همان جهنم است؛ لذا قرآن فرمود: «**إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ**»^۲ جهنم همین الان کافران را احاطه کرده است. چطوری؟ باطن و ملکوت این دنیا همان جهنم است. داغی‌اش را هم کم و بیش احساس کرده‌اید. وقتی خدای نکرده حسد، حرص، غضب، غصه، نگرانی و اضطراب سراغ انسان بیاید، داغ نمی‌شود؟ همه داغ می‌شویم، بین حرارت جهنم را کمی در دنیا احساس کرده‌ایم. اینها آثار دنیاست، غم و غصه برای دنیاست، حسرت و حسد برای دنیاست، کینه و غضب برای دنیاست. اینها همه انسان را داغ می‌کند. وقتی یک انسان اهل یقین، اهل معنا، اهل ذکر، کسی که به مقصد رسیده، با خداست و خدایی شده، با انسان می‌نشیند، جهنم انسان را خاموش می‌کند، همه‌ی غم و غصه‌ها فراموش می‌شود. لاقلاً چند دقیقه و چند ساعتی که انسان در کنار او نشسته، اصلاً یادش نمی‌آید که چنین مشکلاتی در زندگی‌اش داشته است، کاملاً آرامش را احساس می‌کند؛ ولو بعد از رفتن آن بزرگ، خدای نکرده دوباره شعله‌های آتش جهنم درون او زبانه بکشد؛ ولی لاقلاً تا وقتی که کنار اوست، یاد غم و غصه‌هایش نیست. این‌طور افراد کم هستند، کمترین نعمتی که در عالم توزیع شده، یقین است. بنابر روایات کمترین چیزی که در بین مخلوقات

۱. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱.

۲. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۴.

توزیع شده، یقین است؛ لذا اهل یقین کم هستند؛ اما از آن کم‌هایی هستند که یکی از آنها به همه‌ی عالم می‌ارزد؛ میوه‌ی خلقتند و تمام زمین، باغ، درخت، ساقه، برگ و شاخه مقدمه برای به‌دست آمدن یک فرد اهل یقین هستند. مردان الهی و آحاد، افراد کمی هستند که اگر با آنها برخورد نماییم، ملاقات آنها برای ما بسیار سرنوشت‌ساز است. یک ملاقات خدا می‌داند که انسان را زیر و رو می‌کند؛ شنیدن یک جمله از اینها انسان را زیر و رو می‌کند. می‌آید کارش را می‌کند و می‌رود. خدا نصیب کند یک دم انسان با این بزرگان بنشیند. شاید یکی از بزرگترین نعمت‌هایی که خدای متعال در این عالم می‌تواند نصیب انسان کند، دیدار و ملاقات اولیاء خداست. نگاهشان گاهی اوقات زیر و رو می‌کند؛ فقط یک نگاه. چیزی هم نمی‌گوید یک نگاه می‌کند؛ اما خدا می‌داند این نگاه تا عمق وجود انسان می‌رود. او اگر حرف هم می‌زند سرمان را گرم می‌کند؛ از یک جای دیگر دارد روی ما کار می‌کند؛ منتهی برای اینکه متوجه نشویم؛ مثل بچه‌هایی که می‌برند آمپول بزنند و تزریق‌تچی برای اینکه حواس بچه پرت شود شروع می‌کند به حرف زدن، قصه گفتن، سر به سر گذاشتن و بچه هم نمی‌فهمد، آمپول را زد و کار تمام شد، کار اولیاء خدا هم این‌طوری است؛ وقتی می‌نشینند و حرف می‌زنند، فکر نکنید همه‌ی بهره‌ای که شما می‌برید، از حرف‌های آنهاست؛ نه با حرف سر تو را گرم کرد که نفهمی، از یک جای دیگر دارد کار دیگری می‌کند. از باطن و درون دارد کار می‌کند با تو. در تاریخ نقل شده که بزرگانی به بعضی‌ها برخوردند و با یک جمله چه کار کردند! استاد بزرگ حاج‌آقای دولابی، مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقای انصاری همدانی رحمته‌الله که از آحاد بود و به تعبیر حاج‌آقای دولابی طریق و شخص بود، در نور او می‌شد نور همه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را دید، یک ستون نور بود که از اعماق زمین به عرش رفته بود. در خاطرات میرزا جواد آقای انصاری همدانی رحمته‌الله است؛ در سنین جوانی که روحانی و طلبه‌ی فاضلی بود، به شدت با جریان‌های معنویت‌گرا که در قالب تصوف بیشتر شناخته شده بود، مخالف بود. با آنها بحث و آنها را نفی می‌کرد. می‌گفت: این بازی‌ها چیست؟ جمع کنید، همه‌اش همین احکام فقهی و شریعت است. احساس مسؤولیت می‌کرد که برود و با اینها مخالفت کند و نگذارد کسی در این مسیر راه بیفتد. نقل شده یک‌بار کسی به همدان آمد، معلوم نیست چه کسی بوده، خدا می‌داند چه کسی بوده!

جلسه‌ای راه افتاد و عده‌ای دور آن بزرگ اهل معنا و یقین جمع شدند. آیت‌الله انصاری همدانی به خاطر احساس مسؤولیت شرعی که نگذارد مردم گمراه شوند در آن جلسه می‌نشست و استدلال می‌کرد که این کارها درست نیست. آن بزرگ نگاهی به آیت‌الله انصاری کرد و گفت: می‌بینم که عن‌قرب خودت آتشی به جان خیلی‌ها خواهی زد. شاید نگاه آن بزرگ آیت‌الله انصاری همدانی را زیر و رو کرد. نمی‌دانم؛ هیچ‌کس هم نمی‌شناسد آن بزرگ چه کسی بوده است. هیچ‌جا هم اسمی از ایشان نقل نشده است. به عنوان فرد غربی آمد؛ چون می‌دانید وقتی فرد مستعدی برای دریافت فیض آماده می‌شود، خدا ولیّ خودش را مأمور می‌کند تا کار این فرد را سامان دهد. گاهی اوقات یک نگاه؛ حتی حرف هم نمی‌زند. یک نگاه می‌کند و انسان را زیر و رو می‌کند. به حالات استاد حاج حسنعلی نخودکی اصفهانی مراجعه کنید، شبیه همین ماجراست. بزرگان، گاهی اوقات با یک نگاه کار فرد را سامان می‌دهند؛ حتی ممکن است نگاه هم نکنند، از باطن یک توجّه می‌کنند. یک توجّه، گفت:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند
 دردم نهفته به ز طبیبان مدّعی شاید که از خزانه‌ی غیبش دوا کنند

خاک را به یک نظر و توجّه کیمیا می‌کنند، طلا نمی‌کنند، کیمیا می‌کنند! کیمیا را به هر چه بزنید، طلا می‌شود. گاهی اوقات اصلاً طرف حضور فیزیکی هم کنار شخص ندارد، از آن طرف عالم به این فرد یک توجّه می‌کند، و این فرد زیر و رو می‌شود. بزرگان این‌طوری هستند، این است که اگر به آنها برخورد نماییم، ملاقات آنها برای ما بسیار سرنوشت‌ساز است و باید قدر آن را بدانیم. آنها نشانه‌های راه خدا هستند. نشستن با اولیاء خدا خیلی بزرگ است.

❁ بعضی از مؤمنین آب قلیل هستند. هر گاه خود را آلوده کنند، ملاقات با یک شخص

بزرگ که به منزله‌ی آب کر می‌باشد، آنها را پاک می‌کند. (۱۶:۵۶)

آب قلیل کمتر از حدّ گُر است و می‌تواند متنجّس شود؛ یعنی چیز نجسی به آن وارد شود، آن آب هم متنجّس شود. بعضی از مؤمنین آب قلیل هستند؛ یعنی متنجّس می‌شوند. مؤمن نجس نیست العیاذبالله مؤمن باطنش پاک است؛ مثل آب که طهور و پاک است؛ اما آب وقتی قلیل بود، متنجّس

می‌شود، یعنی چه؟ یعنی مؤمنی که به خدا ایمان دارد؛ ولی ایمانش کامل نیست؛ به مقام اطمینان و یقین نرسیده است؛ چه بسا یک انسان اهل دنیا کنارش بنشیند و جهنّم او به این سرایت کند و او را داغ کند. حرص را در او زنده کند، حسد را در او بدمد، زیاده‌طلبی را در او شعله‌ور کند، غصّه در او ایجاد کند، محبّت دنیا که ریشه‌ی تمام آتش‌های دوزخ است را در او ایجاد کند؛ یعنی آب متنجّس شد. این مؤمن آب پاکی بود؛ اما وقتی کوچک بود و هنوز به مقام اطمینان و یقین نرسیده بود، خراب و آلوده شد. راه پاک شدن مؤمن‌های کوچک که آب قلیلند، وقتی آلوده شدند، ملاقات با یک شخص بزرگ است که به منزله‌ی آب گُر می‌باشد. آب قلیل متنجّس، به آب گُر، یعنی مؤمن کامل، وصل و پاک شد. حالا غم و اضطراب، حسرت و حسد و حرص دنیا رفت. اینجا کمی از معنی شفاعت پرده بالا می‌رود. شفاعت یعنی جفت شدن. شفع در برابر وترست. وتر یعنی طاق، شفع یعنی جفت. شفاعت یعنی جفت شدن. جفت شدن چه کسی؟ وقتی یک انسان گناهکار به یک ولیّ خدا وصل شد، پاک می‌شود. تعجّب می‌کنید که با شفاعت کسی گناهش پاک شود؟ آب قلیلی که متنجّس شده بود، به آب گُر وصل شد، آب گُر چیست؟ اولیاء خدا که اقیانوسند. حالا این نجس بماند، کدام نجاست؟ استشفاع یعنی طلب جفت شدن با اولیاء خدا انسان را پاک می‌کند، همه‌ی گناه و معصیت‌ها را پاک می‌کند.

🌸 در دنیا باید جمال خوبان را دید و مثل آنها راه رفت؛ والاّ اگر مدام به این و آن نگاه کنیم

و بخواهیم مثل این و آن باشیم، از خدا و پیامبر ﷺ غافل می‌شویم. (۵۴:۱۹)

انسان در زندگی یک الگوی رفتاری و مدلی که الهام‌بخش او باشد، می‌خواهد. مدل چه کسی باشد؟ طبق چه کسی خود را شکل، سامان و صورت دهیم؟ در دنیا هر چند وقت یک‌بار کسی مدل می‌شود؛ مثلاً مانکنی می‌شود که خیلی قشنگ است و هر کس می‌خواهد قشنگ شود باید مثل او لباس بپوشد، مثل او آرایش کند، مثل او رفتار کند، ما از کدام مدل تبعیت کنیم؟ در دنیا باید جمال خوبان را دید و مثل آنها راه رفت. جمال پیغمبر خدا، امیرمؤمنان و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را تماشا کنیم و مثل اینها راه برویم، از آنها یاد بگیریم، از آنها مدل بگیریم. چرا مدل یک زن مؤمن، زنی

که در فضای محبت اهل بیت علیهم السلام و محبت خدا زندگی می کند، فلان مانکن اروپایی یا آمریکایی باشد، حیف نیست؟ وقتی ما حضرت زهرا، حضرت زینب و حضرت معصومه، حضرت خدیجه، آسیه بنت مزاحم، مریم بنت عمران صلوات الله علیهم اجمعین را داریم، حیف نیست مدل انسان فلان مانکن غربی شود که تماشا کند ببیند او چگونه لباس می پوشد تا من هم بپوشم. سرش را چگونه آرایش می کند و من هم بکنم. صورتش را چطوری گریم می کند، من هم بکنم. او چه طوری رفتار می کند، می نشیند یا راه می رود که من هم بکنم. برای دوست اهل بیت علیهم السلام حیف نیست؟ وقتی حواس ما سراغ مدل های اهل دنیا رفت، از مدل حقیقی غافل مانده ایم، از پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام غافل شده ایم؛ لذا فرمود: «**إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي**»^۳ اگر راست می گوید که خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید؛ چون بعضی ها کمی روحیات عرفانی از خودشان بروز می دهند، اظهار عشق و محبت خدا می کنند، قرآن به پیغمبرش می گوید به مردم بگو «**إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**» اگر به راستی در قلب شما محبت خدا وجود دارد و عاشق و شیدای خدا هستید، «**فَاتَّبِعُونِي**» پس از من تبعیت کنید. من مدل شما شوم. اخلاق مرا ببینید، اخلاق شما مثل من شود. رفتار مرا ببینید، رفتارتان مثل من شود. گفتار، ظاهر و باطن مرا ببینید و از همه ی اینها تبعیت کنید. «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**»^۴ در رسول خدا بهترین الگو برای تأسی است. اگر کسی از الگویی تبعیت کرده باشد، وقتی او را تماشا کنی، الگو را نشانت می دهد؛ لذا اگر کسی الگویش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام یا حضرت زهرا علیها السلام باشد وقتی نگاهش می کنی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام را می بینیم، خب این طوری هستیم؟ حیف نیست خدای نکرده الگوی ما چیزهای دیگر باشند؟ «**مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ**»^۵ هرکس شبیه گروهی شود از

۳. سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

۴. سوره ی احزاب، آیه ی ۲۱.

۵. ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۱۶۵ و پاینده، نهج الفصاحه، ص ۷۳۷.

آنها به حساب می‌آید. ما خودمان را در حرف زدن، آرایش کردن، لباس پوشیدن شبیه هر گروهی کنیم، فردای قیامت جزء آنها به‌شمار می‌آییم. «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۶ فردای قیامت هر گروه از مردم را با امامشان محشور می‌کنند. امام یعنی چه کسی؟ یعنی کسی که از او مدل، الگو و الهام می‌گیرند و مثل او راه می‌روند. امیرالمؤمنین عليه السلام خطاب به عثمان بن حنیف، فرماندار حضرت در بصره که در آن مهمانی اشرافی شرکت کرده بود، در نامه‌ی توبیخ‌آمیزی نوشت: «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ» هر مأوم و پیروی، یک امام و پیشوایی دارد که به او اقتدا می‌کند و از او الهام می‌گیرد «و يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ»^۷ اگر امام تو من علی هستم، ببین من علی چه کسی هستم؛ که حضرت توضیح دادند. فردای قیامت قرآن می‌گوید هر انسان را با امامش احضار می‌کنند، امام یعنی چه کسی؟ یعنی کسی که از او الگو گرفته است، مدلی که طبق او لباس پوشیده، آرایش کرده، حرف زده و رفتار کرده است. نکند خدای نکرده ما در دنیا خودمان را دوست و پیرو اهل بیت عليهم السلام بنامیم و فردای قیامت وقتی فلان مانکن اروپایی را صدا بزنند، ما هم دنبال او احضار شویم؛ تعارف ندارد «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» امام چه کسی است؟ «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ» امام کسی است که به او اقتدا و تأسی می‌شود. از او الگوبرداری می‌شود. به‌راستی امام ما چه کسی است الآن؟ به زبان بگوییم که امام ما امیرالمؤمنین عليه السلام است، حلّ نمی‌شود. در رفتارهای فردی و اجتماعی خود از چه کسی الگو می‌گیریم؟ کمی تأمل کنیم. حیف است انسان الگوهایی به آن قشنگی و بزرگی داشته باشد و از مدل‌های دیگر تقلید کرده باشد، ضرر را خود او می‌کند، دیگران که ضرر نمی‌کنند.

❁ «فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ» هر جا نشانه‌ی خدا رفت، باید با او رفت. (۲۷:۰۳)

^۶ سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱.

^۷ شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۴.

در روایات داریم: «فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ»^۸ با علم و نشانه‌ای که دارید، هدایت بگیرید، بیابید و بشوید. دیده‌اید گروه‌هایی راه می‌افتند و یک پرچم‌دار جلوی خود دارند، شخصی که انتهای مجموعه می‌آید، آن علامت را نگاه می‌کند، هر جا پرچم رفت، او هم دنبال آنها می‌رود. «فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ» اولیاء خدا علامت و علم هستند، باید از آنها هدایت جست. باید به آنها اقتدا کرد و دنبال آنها رفت. خدای نکرده علم ما نفس ما نباشد. در نهج‌البلاغه حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اِمَامًا نَفْسِهِ»^۹ طوری رفتار می‌کنند گویا هریک خودشان امام خودشان هستند؛ یعنی از خود و نفسانیاتشان تبعیت می‌کنند، کاری ندارند به اینکه امامشان چه شکلی است، چگونه رفتار می‌کند و چه می‌گوید؟ «فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ» به علمتان هدایت بجوید، علم ما چه کسی است؟ پیامبر خدا، امیرمؤمنان، ائمه هدی و فاطمه‌زهرا صلوات‌الله‌علیهم اجمعین هستند. ببینید اینها چطوری زندگی کرده‌اند؟ چطوری رفتار کرده‌اند و حرف زده‌اند؟ اگر می‌خواهیم عارف و سالک‌الی‌الله باشیم، مسیرش این است، راه دیگری وجود ندارد، خودمان را با چهار شعر عرفانی و ذوقیات گول نزنیم و در ظاهرمان هیچ سنخیتی نداشته باشیم. گفت:

شیر را ماند همی بچه به او تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو؟

بگو ببینم اخلاق، رفتار، اقتصاد، سیاست، عبادت، طاعت، افکار، روحیات، ظاهر و باطنت کدامیک شبیه پیغمبر است؟

^۸. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۱۹۰.

^۹. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۶۴ و شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۸.

❁ پیامبر اسلام خورشید است «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»^{۱۰} و ائمه علیهم السلام مهند «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»^{۱۱} و

دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام هم ستاره‌اند. وقتی دستت به خورشید و ماه نمی‌رسد از

ستاره‌ها بهره بگیر «وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»^{۱۲} تا کم‌کم بوی امام را بشنوی. (۲۹:۱۰)

پیامبر اسلام خورشید است «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» قرآن به خورشید و تابش خورشید قسم خورد.

ائمه علیهم السلام مهند «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» و ماه هنگامی که بلافاصله در پی خورشید می‌آید. از همین استفاده

کرده‌اند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله باید بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را داشته باشد؛ نه خلیفه‌ی

چهارم باشد. «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» و سوگند به ماه هنگامی که بلافاصله پس از خورشید می‌آید، پس

ائمه علیهم السلام هم مهند. دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام هم ستاره‌اند. وقتی دستت به خورشید و ماه

نمی‌رسد، از ستاره‌ها بهره بگیر «وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قرآن فرمود: اینها با ستاره‌ها راهشان را پیدا

می‌کنند. در قدیم که قطب‌نما و نقشه وجود نداشت، قافله‌هایی که در بیابان‌ها و صحراها راه

می‌افتادند، با ستاره‌ها مسیرشان را پیدا می‌کردند و به مقصد هم می‌رسیدند. انسان در مسافرت‌های

زمینی با ستاره‌های عالم خاک راهش را پیدا می‌کند، در مسافرت‌های ملکوتی چه؟ با ستاره‌های

ملکوتی باید راه را پیدا کرد، ستاره‌های ملکوتی چه کسی هستند؟ شیعیان و دوستان برجسته‌ی

اهل بیت علیهم السلام هستند؛ لذا وقتی انسان دستش به پیغمبر و امام معصوم نمی‌رسد، راهش چیست؟ «و

بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» از شیعیان و دوستان برجسته‌ی اهل بیت علیهم السلام بهره بگیرد. وقتی دستت به خورشید

و ماه نمی‌رسد، از ستاره‌ها بهره بگیر تا کم‌کم بوی امام را بشنوی؛ یعنی با همین ستاره در بیابان دنیا

می‌توانی کم‌کم آن شاهراه را پیدا کنی. آن شاهراه چیست؟ صراط ولایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام

^{۱۰}. سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۱.

^{۱۱}. سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۲.

^{۱۲}. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۶.

فرمودند: «أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^{۱۳} یعنی کم کم با همین ستاره‌ها بوی امام را استشمام و به امام راه پیدا کرده‌ای. به امام که راه پیدا کردی، امام هم تو را می‌رساند؛ یعنی ماه تو را به خورشید می‌رساند. به خورشید تحویل می‌دهد و به پیغمبر ﷺ می‌رساند. پیغمبر ﷺ چه کار می‌کند؟ پیغمبر ﷺ دست تو را می‌گیرد و تحویل خدا می‌دهد و به حقیقت توحید می‌رسی. قرآن برای حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام سه صحنه نقل کرد؛ اول به ستاره‌پرست‌ها رسید و گفت: هذا ربِّي بعد به ماه پرست‌ها رسید و گفت: هذا ربِّي بعد به خورشید پرست‌ها رسید و گفت: هذا ربِّي این سه مرتبه، سه مرتبه از مراتب سلوک باطنی است، تجلّی اول به شکل ستاره، بعد به شکل ماه، و بعد به شکل خورشید است؛ اما همه‌ی این تجلّی‌ها افول می‌کند. لذا می‌گوید: «لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ»^{۱۴} «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^{۱۵} به حقیقت توحید راه پیدا می‌کند، حقیقتی که دیگر افول ندارد. ان شاء الله خدای متعال توفیق دهد به مؤمنان کامل و اهل یقین، به دوستان و شیعیان اهل یقینی که دست پروردگان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام هستند و بو و عطر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را می‌دهند راه پیدا کنیم. اگر خدا به ما راه داد، بهره ببریم، مواظب باشیم و حواسمان پرت نشود و نعمتی را که خدا رایگان و بی‌منت نصیبمان کرده، کم ارزش تصوّر نکنیم و حواسمان سراغ چیزهای دیگر نرود که یک دفعه ببینیم از او خبری نیست و هر چه هم می‌گردی، دیگر او را پیدا نمی‌کنی؛ مثل اینکه آب شد و به زمین رفت یا دود شد و به آسمان رفت؛ کفران کردی «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^{۱۶}

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۵ و ابن ابی زینب، الغيبة للنعمانی، ص ۱۶۵.

^{۱۴}. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۶.

^{۱۵}. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

^{۱۶}. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

ان شاء الله اگر خدا در زندگی، ملاقات با اولیاء خودش را نصیبتان کرد، قدر بدانیم و بهره ببریم. آنها می‌توانند دست ما را بگیرند و در دست امام عصر ارواحنفاده بگذارند؛ همان‌طور که امام عصر ارواحنفاده هم دست ما را در دست پیامبر می‌گذارد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم دست ما را در دست خدا می‌گذارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ